جستارهای تاریخ اسلام
دوفصلنامه علمی ـ پژوهشی جستارهای تاریخ اسلام
سال پنجم، شماره نهم، بهار و تابستان ۱۴۰۴
صفحات: ۵۹-۸۴

نقد روش‌شناختی رویکرد تاریخی قفاری در کتاب «أصول مذهب الشیعة عرضٌ و نقد»

سیدمحمد حسینی[۱]

چکیده

ایـن پژوهـش باهدف ارزیابی انتقادی روش تاریخی ناصربن‌عبدالله قفاری در کتاب أصول مذهب الشیعة: عـرض و نقـد انجام شـده اسـت؛ اثری که با غلبه رویکـرد کلامی ـ جدلی، بخش مهمی از اسـتدلال‌های خود را بر داده‌های تاریخی استوار می‌سازد. باتکیه‌بر اصول معتبر روش‌شناسی تاریخ‌نگاری، شامل نقد سند و متن، پرهیز از پیش‌داوری، دقت در تحلیل، رعایت امانت در نقل و تفسـیر، و التزام به مشـهورات و مسـلمات تاریخی، این مقاله نشـان می‌دهد که کاربسـت تاریخ در اثر قفاری، از آسـیب‌های ساختاری جدی رنج می‌برد. یافته‌ها حاکی است که نویسنده در موارد متعدد، با پیش‌فرض‌گرایی عقیدتی به گزینش منابع دست زده، بسیاری از گزارش‌ها را دچار تقطیع، تحریف معنایی و تدلیس نموده، و گاه با استناد به روایات ضعیف یا منابع غیرتاریخی، نتایج کلی و نادرسـتی را درباره خاسـتگاه و تطور تشـیع استخراج کرده اسـت. علاوه بر این، در برخی موارد، تحلیل‌های وی با مسـلمات تاریخ اسـلام تعارض دارد یا مبتنی بر فهم نادرسـت از متون اصلی اسـت. این پژوهش با ارائه شواهد تطبیقی تلاش می‌کند تصویری روشمند از آسیب‌های روش تاریخی قفاری به دست دهد و بر ضرورت تمایز میان رویکرد علمی و جدلی در مطالعات تاریخ تشیع تأکید کند.

واژگان کلیدی: القفاری، نقد روش تاریخی، مسلمات تاریخی، تحریف و تقطیع، کتاب أصول مذهب الشیعة.

---

۱. عضو هیئت علمی گروه تاریخ اسلام دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران؛ sm.hosseini2@urd.ac.ir.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۹

https://jte.jz.ac.ir/article_238898.html

مقدمه

شـناخت و آگاهی نسـبت به مسائل علمی برای درک هستی و فهم دقیق‌تر روابط موجود بیـن علـل و عوامـل، بـدون شـناخت روش و شـیوه علمی صحیح به دسـت نمی‌آیـد. مفهوم روش‌شناسـی کـه اغلـب در مجموعـه مباحث فلسـفه علم جـای می‌گیرد، یکـی از مهم‌ترین مباحث در طرح مسائل حوزه علوم انسانی است که کمک شایانی به تحلیل و تبیین واقعی‌تر مسائل علوم می‌کند. روش‌شناسی[1] که در لغت به معنی در پیش گرفتن راهی برای رسیدن به هدف و مقصودی با نظم و توالی خاص‌است (کاظمی، ۱۳۷۳، ص۲۸-۲۹)، در حقیقت معنایی خـود، فراینـد عقلانی یا غیرعقلانی ذهن برای دسـتیابی به شـناخت و یا توصیف واقعیت در جهـت کشـف مجهـول و طی فرایند رسـیدن از مجهـول به معلوم اسـت (سـاروخانی، ۱۳۷۵، ج۱، ص۲۴). این فرایند می‌تواند مجموعه از راه‌ها، قواعد، فنون و... باشـد که به‌واسـطه آن، ذهن از یک مجهول به خارج و به محدوده علم وارد شود (همان).

درنتیجه باید روش‌شناسـی را غیر از روش دانسـت؛ چراکه روش، مسیری است که محقق در مسیر علمی خود طی می‌کند، و روش‌شناسی دانش دیگری است که به شناخت آن مسیر می‌پردازد. به همین دلیل روش‌شناسـی همواره یک دانش و علم درجه دوم اسـت که در برابر علـم درجـه اول قـرار دارد. علم درجه اول، علمی اسـت که به یک واقعیـت عینی طبیعی و یا انسانی می‌پردازد و علم درجه دوم، علمی است که موضوع آن، نفس واقعیت خارجی نیست؛ بلکه موضوع آن، علم و آگاهی بشـری اسـت؛ اعم از اینکه آن آگاهی، خود یک دانش و علم درجه اول و یا درجه دوم باشد. مفهوم روش‌شناسی تاریخی یا متدولوژی مطالعات تاریخی نیز به معنی شرایطی است که مورخ در آن بر اساس مجموعه‌ای از اصول و قوانین عمل می‌کند. این قوانین و اصول، برای رسـیدن به هدف، کشـف حقیقت و حلّ مسـئله یا اثبات آن، ارائه نظر شایسته، داوری صحیح، تجزیه و تحلیل و ترکیب یافته‌ها است (شاکری، ۱۳۸۳، ص۴۱-۴۷).

ازآنجاکه ارزش‌گذاری پژوهش‌های تاریخی، مبتنی بر اعتبار و ارزش علمی آن است، بنابراین محقق برای رسیدن به چنین مهمی ناگزیر به رعایت اصول و قوانینی است که در آثار نویسندگان گذشته بدان توجه نمی‌شد. این اصول را روش تاریخ‌نگاری می‌نامند (قائم‌مقامی، ۱۳۵۸، ص۹-۸). در

1. methodology

خصوص شاخصه‌های یک اثر تاریخی بر اساس اصول و قوانین، نویسندگان و صاحبان آثار در این حوزه، به دلیل اختلاف در مصادیق، شاخصه‌ها و معیارهای تحقیقی و تاریخی متنوعی را ارائه کرده‌اند. به تناسب ارتباط این بحث با پژوهش حاضر، نویسنده به‌گونه‌ای مختصر به برخی از این اصول می‌پردازد تا با رعایت همین موارد بتواند به هدف اصلی این پژوهش، یعنی نقد و بررسی روش تاریخی قفاری در کتاب *اصول مذهب شیعه*؛ عرض و نقد بپردازد.

بررسی آثار برخی از صاحب‌نظران و دانشمندان عرصه تاریخ، این نتیجه را به دست می‌دهد که مطالعه تاریخ لاجرم باید بر اساس روشی حساب‌شده و دقیق انجام پذیرد تا درنهایت به نتیجه‌ای درست و صحیح منجر شود. این امر، با مطالعه آثار و منابع موجود در این باره، به یک دسته‌بندی اجمالی در این زمینه منتهی می‌شود. برخی از نویسندگان، یکی از این اصول را آگاهی از مکتب‌ها و سنّت‌های تاریخ‌نویسی، شناخت روش و هدف، تمییز تاریخ از اسطوره، نقد و ارزیابی اسناد و مدارک، دقّت و احتیاط در تفسیر و تحلیل، و نقد و تفسیر معقول و منطقی می‌دانند (زرین‌کوب، ۱۳۸۵، ص۲۷، ۵۱-۵۲، ۷۱، ۱۱۰، ۱۳۸ و ۱۶۷). همچنین شارل ساماران،[1] در بحث از روش‌های پژوهش در تاریخ، زمان‌سنجی، بررسی شواهد و مدارک به شیوه‌های علمی، و مطالعه و بررسی اسامی خاص را ازجمله این اصول برشمرده است (ساماران ۱۳۷۰، ص۶۵، ۲۴۹ و ۲۸۷).

بررسی خصوصیّت اسناد و مدارک، آگاهی از منابع و اسناد و مدارک، اهتمام به واقعیّت و حقیقت، استفاده از روش قیاسی و تجزیه و تحلیل، جمع‌آوری مدارک، و مطالعه، بررسی، تحلیل و طبقه‌بندی آنها، پیوند تاریخ با قوانین زندگی اجتماعی و دیگر دانش‌ها به‌ویژه جامعه‌شناسی، فلسفه و مردم‌شناسی، از دیگر معیارها برای روش‌شناسی تاریخی است که در بحث چیستی تاریخ بدان اشاره رفته است (یروفه‌ی‌مان، ۱۳۶۰، ص۹۷-۹۸، ۱۱۴، ۱۲۴ و ۱۴۳). این روش‌ها به همراه نکات مهم دیگری که از سوی اندیشمندان حوزه تاریخ مطرح شده است، درمجموع می‌تواند معیارها و روش‌های تحقیق در تاریخ باشد که نویسنده این سطور باتوجه‌به معیارهای فوق به عنوان چهارچوب نظری بحث و سایر نکات مهم که در ذیل بحث بدان پرداخته خواهد شد، تلاش می‌کند به بررسی روش تاریخی ناصر القفاری در کتاب *اصول مذهب شیعه*؛ عرض و نقد بپردازد.

1. Charles Samaranch

ازآنجاکه در سایر مطالعات مبتنی بر تاریخ، مانند مطالعات کلامی، محقق چاره‌ای جز گذر از مسیر داده‌های تاریخی برای رسیدن به فهم عمیق و دقیق از مسائل خویش ندارد، لذا برای دستیابی به چنین مهمی باید اصول و روش‌های مطالعه تاریخ را نیز بپذیرد. شاید بتوان این پیوند را چنین تبیین کرد که هرگاه پژوهشگر کلام با گزاره‌ای تاریخی روبه‌رو شود، صحت یا بطلان آن گزاره به طور مستقیم بر نتیجه‌گیری کلامی اثر می‌گذارد. به بیان دیگر، هر استدلال کلامی در مواردی متوقف بر گزارش‌های تاریخی معتبر است. درنتیجه، علاوه بر بهره‌مندی محقق از سایر ابزارهای مطالعاتی در کلام، مثل استقراء، قیاس و... باید از ابزار روش‌شناسی تاریخی نیز بهره‌مند شده باشد.

کتاب اصول مذهب الشیعه، در شمار مطالعات کلامی که باهدف بررسی و نقد مبانی کلامی و عقیدتی شیعه، به‌ویژه تشیع اثنی‌عشری، به‌وسیله ناصر بن عبدالله بن علی القفاری، از استادان وهابی دانشگاه محمدبن‌سعود ریاض، در سال ۱۴۱۴ق به‌عنوان رساله دوره دکتری وی تدوین شده است، تلاش می‌کند تا با بررسی منابع روایی و تاریخی شیعه و سنی، به ایراد شبهاتی علیه شیعه اثنی‌عشریه بپردازد و با تفکیک عقائد ائمه شیعه با شیعیان، این مذهب را یک فرقه انحرافی معرفی کند.

ازاین‌رو نویسنده کتاب با تأمل بر روایات و گزاره‌های تاریخی منقول در منابع شیعی و سنی، علاوه بر مطالعات حدیثی، از ابزار تاریخ نیز بهره برده است. باتوجه‌به وجود چنین ابزاری در این اثر می‌توان آن را به‌عنوان اثری دارای مطالعات تاریخی معرفی نمود و از این گذرگاه علاوه بر روش‌شناسی، روش تاریخی آن را مورد بررسی و نقد قرار داد.

این کتاب از یک مقدمه نسبتاً طولانی و پنج باب تشکیل شده است. در مقدمه کتاب، ذیل بیان کلیاتی از مباحث، نظیر تعریف شیعه، خاستگاه و ریشه‌های تاریخی و فرق شیعی، به ارائه روش‌های بحث خویش اشاره نموده است. نویسنده کتاب با به‌کارگیری شیوه‌های گوناگون در طرح مباحث، ناگزیر از استفاده از روش‌های مطالعات تاریخی نیز شده است. پژوهش حاضر، در عین اشاره به نابسامانی‌های روش‌شناختی اثر قفاری، بر آن است تا روش تاریخی او را به‌صورت منقّح و انتقادی، ارزیابی کند. این امر باتکیه‌بر مباحث آغازین و مقدماتی کتاب

و برخی دیگر از ادعاهای نویسنده در سایر ابواب و باتوجه‌به این مسئله اصلی که قفاری در کتاب خویش از چه روش تاریخی بهره برده است، مورد بررسی انتقادی قرار خواهد گرفت. با بررسی‌های انجام‌شده، مشخص گردید که عدم تطابق برخی از استنادها، نگاه پیش‌فرض‌دار و به‌نوعی سودجویانه نسبت به برخی گزارش‌ها، عدم استناد در برخی ادعاها، تقطیع یا تدلیس و بزرگ‌نمایی برخی گزارش‌ها، برداشت‌های هدف‌دار و... ازجمله مواردی است که می‌توان از آنها به‌عنوان بخشی از روش‌های مورد استفاده قفاری در برخورد با گزاره‌های تاریخی یاد کرد.

مرور پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که نقدهای انجام‌شده بر این کتاب، عمدتاً با رویکرد محتوایی، کلامی و حدیثی سامان یافته است. مقالاتی همچون: «اصول مذهب الشیعه در ترازوی نقد» (فصلنامه پژوهش‌های مهدوی، سال اول، شماره ۲، پاییز ۱۳۹۰)؛ «زمان و خاستگاه پیدایش تشیع؛ بررسی و نقد مدعای قفاری» (فصلنامه شیعه‌پژوهی، دوره ۸ شماره ۲۲، شهریور ۱۴۰۱) و نیز «شیوه‌شناسی شبهه‌گری قفاری در کتاب اصول مذهب الشیعه؛ مطالعه موردی استنادات به عیون اخبار الرضا علیه‌السلام» (فصلنامه فرهنگ رضوی، دوره ۱۱، شماره ۴۱، بهار ۱۴۰۲) و برخی نقدهای پراکنده دیگر، هرچند به ضعف‌های استنادی و تحلیلی قفاری پرداخته‌اند، اما عمدتاً ناظر به فروعات بحث بوده و کمتر به ارزیابی منسجم ساختار روش‌شناختی او توجه کرده‌اند. همچنین مجموعه چندجلدی نقد اصول مذهب الشیعه اثر سیدمحمد حسینی قزوینی نیز با رویکردی کلامی و حدیثی به بازخوانی مدعیات قفاری پرداخته است.

بااین‌همه، این آثار، نقدی جامع از منظر روش تاریخی ارائه نکرده‌اند و تحلیل نظام‌مند مبانی و شیوه استناد تاریخی قفاری همچنان مغفول مانده است. پژوهش حاضر باتکیه‌بر این خلأ می‌کوشد رویکرد تاریخی قفاری را در چهارچوب معیارهای پذیرفته‌شده روش‌شناسی تاریخ‌نگاری بررسی کند و از این رهگذر، تصویری روشن از آسیب‌های ساختاری روش تاریخی او ارائه دهد. ازاین‌رو روش این پژوهش، نقد روش شناختی ـ تحلیلی در حوزه تاریخ‌نگاری اسلامی است. در این چهارچوب، تمرکز اصلی مقاله، نه بر داوری اعتقادی درباره نتایج قفاری، بلکه بر بررسی شیوه مواجهه او با منابع تاریخی، نوع استدلال، و پیش‌فرض‌های مؤثر در تحلیل داده‌ها است. نقد حاضر، بر سه محور اساسی

تحلیل پیش‌فرض‌های کلامی و تاریخی مؤلف، سنجش سازگاری گزارش‌های ارائه‌شده با یکدیگر و با منابع هم‌دوره، و ارزیابی نسبت استنتاج‌های تاریخی با معیارهای پذیرفته‌شده در تاریخ‌نگاری اسلامی استوار است. بنابراین، مقاله حاضر صرفاً ناظر به اثبات یا ردّ نتایج نهایی او نیست و می‌کوشد تا به روش و منطق تحلیل تاریخی قفاری بپردازد.

روش تاریخی قفاری

اگرچه در نگاه نخست، رویکرد کلامی کتاب بیش از سایر ابعاد جلب توجه می‌کند، اما بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که تحلیل‌های مؤلف به طور گسترده بر داده‌های تاریخی استوار است و تاریخ، ابزار اصلی استدلال او به شمار می‌آید. ازاین‌رو در این بخش، نخست توصیفی پدیدارشناسانه از شیوه به‌کارگیری تاریخ در اثر قفاری ارائه می‌شود تا زمینه نقد آن فراهم گردد.

قفاری با اتکا به گزارش‌های مربوط به خاستگاه تشیع و رویدادهای پس از رحلت پیامبر، مدعیات خود را سامان داده است؛ اما ازآنجاکه نقل ساده داده‌های تاریخی، همواره در خدمت پیش‌فرض‌های او نیست، در موارد متعدد به تقطیع، تحریف، تدلیس و بازآرایی گزاره‌ها روی آورده است. براین‌اساس در ادامه، با تطبیق استنادهای مؤلف با گزارش‌های موجود در منابع اصلی، شیوه تحلیل تاریخی و نحوه مواجهه او با داده‌های تاریخی بررسی می‌شود و تنها به مهم‌ترین موارد نقد پرداخته خواهد شد.

۱. بررسی پیش‌فرض‌های مؤثر در تحلیل تاریخی

نویسنده کتاب در آغاز اثر خویش با پرداختن به این نکته که بدعت‌ها پس از کشته شدن عثمان آغاز گردید (القفاری، ۱۴۱۴، ج۱، ص۶)، عملاً موضع خویش را نسبت به کل تحقیق پیش رو برای مخاطب معین نموده و با پیش‌داوری نسبت به مسئله و قبل از عرضه و ارائه اصول مذهب شیعه، آن را به بهانه بدعت، بدون بررسی منطقی رد کرده است. وجود چنین پیش‌فرض‌هایی سبب شده است تا نویسنده تمام تلاش خویش را برای یافتن شواهدی در راستای تأیید آن به کار ببندد و همین امر، سبب نادیده گرفتن شواهدی شده است که می‌تواند دیدگاه مخالف را تقویت کند.

از سوی دیگر، تحمیل پیش‌فرض‌ها سبب بروز آسیب‌های بعدی در روش به‌کارگیری گزارش تاریخی در این اثر شده است و آن دوگانگی در برخورد با متون و کتب روایی شیعه، نقل ناقص و نیز به‌رغم به‌کارگیری منابع پرشمار در مواردی که ادعای مهم‌تری مطرح می‌شود، استنادی صورت نمی‌گیرد.

در این کتاب تلاش شده است تا بر اساس چهارچوب نظری ابن‌تیمیه در کتاب منهاج السنه، محتوای موردنظر را ارائه کند. ابن‌تیمه با تدوین کتاب منهاج السنه، آن را میراثی گرانبها برای وهابیت امروز معرفی نموده و عملاً چهارچوب فکری وهابیت معاصر را شکل داده است. تفکرات معنادار و هدفمند این فرد، سبب ایجاد پیش‌فرض در مطالعات نویسنده شده است. باوجود ادعای نویسنده مبنی‌بر ارائه و عرضه عقاید شیعی بر اساس امانت (همان، ص۱۵)، نمی‌توان پذیرفت که این ادعای امانتداری، تحت‌الشعاع آرا و نظریات ابن‌تیمه به‌عنوان پیش‌فرض مطالعات باشد. درنتیجه، همین امر سبب بروز تناقض‌گویی‌های متعددی در این کتاب شده است؛ به‌گونه‌ای که قبل از ورود به بحث، صرف فساد عقیده را دلیل بر عدم ارائه سایر ادله می‌داند و با استناد به جمله‌ای از ابن‌تمیه معتقد است: «ارائه دیدگاه و نیز اندیشیدن در این مذهب باطل، برای روشن شدن فساد آن کافی است؛ زیرا تصور خوب و درست نیازی به دلیل ندارد...» (همان، به نقل از: ابن‌تیمیه، ۱۴۱۵، ج۲، ص۱۳۸).

بنابراین، این روش قفاری که فراوانی آن در این اثر مشاهده می‌شود، به لحاظ روش‌شناسی تاریخی، قابل پذیرش نیست و درعین‌حال می‌توان با معیارهای نقد با چنین دیدگاه‌ها و آثاری مقابله نمود. برای نمونه، مؤلف کتاب با بهره‌مندی از کتاب منهاج السنه ابن‌تیمیه در بحث خاستگاه تشیع، درصدد نفی وجود تشیع در صدر اسلام برآمده است. او با تمسک به نقل ابن‌تیمیه مدعی شده است که وجود شیعه در زمان پیامبر و در زمان خلفا قابل پذیرش نیست و این ادعای شیعیان، با گزارش‌های تاریخی همخوانی ندارد. وی در این راستا می‌گوید: «ازجمله گزارش‌های تاریخی متواتر که نادرستی این دیدگاه و فاصله آن با واقعیت تاریخی را نشان می‌دهد این است که در عصر ابوبکر، عمر و عثمان، از موجودیتی به نام شیعه نشانی نیست» (القفاری، ۱۴۱۴، ج۱، ص۶۶).

نقد: این در حالی است که در ادامه این سطور، نویسنده دچار تناقض‌گویی می‌شود و در اثبات مدعای خویش به نقل از کتاب اصل الشیعه کاشف‌الغطاء و الشیعه فی التاریخ محمدحسین عاملی، به دنبال مستندات خویش از منابع شیعی در عدم وجود شیعه در زمان خلفا می‌گردد، اما به این نکته توجه نکرده است که این کتاب‌ها نه‌تنها به عدم وجود تشیع اشاره نکرده‌اند، بلکه ضمن تأکید بر اصل حضور و وجود تشیع، دلیل عدم رونق آن را وجود جریان سیاسی قوی‌تر از آن و تحت‌الشعاع قرار گرفتن جریان تشیع دانسته و به دلیل وجود شرایط نامساعد و بازگشت جامعه به جاهلیت قبل از اسلام، قائل به توقف ظهور و بروز شیعه بوده‌اند نه عدم حضور آن.

شاید با کمی تأمل به متن مورد استناد قفاری بتوان بهتر به این نکته پی برد. کاشف‌الغطاء در اصل الشیعه و اصولها با ترسیم شرایط سیاسی و اجتماعی دوره پس از رحلت پیامبرﷺ توضیح می‌دهد که کناره‌گیری ظاهری امام علی‌ؑ و پیروان او، نه از سر نفی اصل تشیع، بلکه در راستای مصلحت‌سنجی برای حفظ وحدت اسلامی صورت گرفته است. به بیان او، امام علی‌ؑ با مشاهده تلاش گسترده خلفای نخست در تثبیت حاکمیت اسلامی، گسترش فتوحات و جلوگیری از استبداد، بیعت را به‌منزله راهکاری موقتی برگزید و از پیگیری حق سیاسی خویش چشم‌پوشی ظاهری کرد تا جامعه نوپای اسلامی دچار تفرقه و بازگشت به وضعیت جاهلی نشود. در همین چهارچوب، کاشف‌الغطاء تصریح می‌کند که پیروان امام علی‌ؑ در این دوره، همچنان حول محور امامت حضور داشتند، اما به سبب شرایط سیاسی و اجتماعی، امکان بروز و ظهور مستقل نداشتند و تشیع در مرحله‌ای نه از عدم وجود، بلکه عدم امکان ظهور علنی قرار داشت (کاشف‌الغطاء، ۱۴۱۳، ص۴۹).[1] در پرتو این تبیین، استناد قفاری به متن کاشف‌الغطاء برای نفی اصل وجود تشیع در دوره خلفا، با مضمون صریح این اثر سازگار نیست؛ زیرا آنچه کاشف‌الغطاء توضیح می‌دهد، تعلیق موقت کنش سیاسی و اجتماعی تشیع است، نه نفی حضور تاریخی آن. ازاین‌رو، نتیجه‌گیری قفاری

۱. «و حین رأی المتخلفین ـ أعنی الخلیفه الاول و الثانی ـ بذلا أقصی الجهد فی نشر کلمه التوحید و تجهیز الجنود و توسیع الفتوح و لم تستأثروا و لم یستبدوا، بایع و سالم، و أغضی عمایراه حقا له، محافظه علی الاسلام أن تتصدع وحدته، و تتفرق کلمته و یعود الناس الی جاهلیتهم الاولی، و بقی للشیعه منضوین تحت جناحه و مستنیرین بمصباحه ولم یک للشیعه و التشه یومئذ مجال للظهور»

به‌وضوح، مبتنی بر جابجایی مفهومی عدم ظهور با عدم وجود است که نشان‌دهنده نارسایی در انطباق متن منبع با مدعای تاریخی مطرح‌شده است.

در تطبیق این بخش از متن کاشف‌الغطاء با مدعای قفاری، نه‌تنها تناقض‌گویی قفاری آشکار می‌گردد؛ بلکه به‌گونه‌ای بی‌اخلاقی ادبی و علمی نیز برمی‌خوریم که با تحریف و به‌نوعی تغییر مفهوم مد نظر کاشف‌الغطاء، به دنبال القای مفاهیم خودساخته بر مخاطب بوده است.

۲. تناقض در ادعا

نویسنده در ارجاع خود به مسعودی و یعقوبی، ضمن نقلی از ابن‌حجر، گزارش‌های تاریخی این دو را به دلیل رافضی بودن آنها مردود دانسته و معتقد است: باید از روایات یعقوبی و مسعودی به دلیل تمایل آن دو به رافضی‌ها، به‌ویژه در مسائلی که موافق گرایش مذهبشان و نقل‌ها مختص به آنان است، حذر نمود. او به نقل قاضی ابوبکربن‌العربی در العواصم من القواصم می‌گوید: «غیر از طبری، به سخن هیچ مورخی گوش ندهید، در غیر این صورت، دچار مرگ سرخ و درد بزرگ خواهید شد» و در مورد مسعودی مورخ می‌گوید: «مبتدع و متقلب است» (القفاری، ۱۴۱۴، ج۱، ص۷۰).

نقد: قفاری باوجود این ادعا، دچار تناقض در روش شده است. وی در جای‌جای کتاب خویش، بیش از یازده ارجاع به مروج الذهب مسعودی و بیش از شش ارجاع به تاریخ یعقوبی داشته و در این ارجاع‌ها به دنبال گزارش‌هایی از این کتاب‌ها بوده است که مطابق میل و نظرش هستند. لذا در موارد متعدد، با نقل این گزارش‌ها، تلاشی مضاعف در رد و نقض تاریخ و عقاید شیعه داشته است.

۳. استناد ناسازگار با واقعیت‌های تاریخی

مؤلف در توصیف روش‌های به‌کارگرفته‌شده در این کتاب، به استفاده از مقارنه و مقایسه نصوص داخلی، یعنی منابع تفسیری، روایی، تاریخی و... با قید رعایت امانت در مقام نقل اشاره دارد و ادعا می‌کند که آنچه آورده است بر اساس گزارش‌های موجود در منابع شیعی

است (همان). اما درواقع با تورق اجمالی به این نتیجه می‌رسیم که تلاش نویسنده برای بهره‌گیری از آرا و نظریات اهل‌سنت و به‌ویژه ابن‌تیمه بیش از سایر منابعی بوده که ادعای استفاده از آنها را داشته است.

ازآنجاکه هدف این مقاله، نقد روش‌های تاریخی به‌کاررفته در اثر قفاری است، ناگزیر باید خط سیر تاریخی کتاب دنبال شود. هرچند مؤلف تمرکز اصلی خود را بر مباحث کلامی قرار داده، اما در موارد متعدد، برای تأیید مدعاهای خویش، از گزارش‌ها و منابع تاریخی بهره گرفته است. بااین‌حال، باوجود ادعای انصاف و استقرای تام در استفاده از منابع شیعی، نه این مدعا در تتبع منابع محقق شده و نه استنادهای تاریخی به‌کاررفته از انسجام و توفیق روشی برخوردار است.

الف) برای نمونه می‌توان به نحوه تبیین تعریف لغوی «شیعه» در این اثر اشاره کرد. مؤلف با ارجاع به منبع اصلی خود، منهاج السنه از ابن‌تیمیه، و نیز الشیعة و أهل البیت اثر احسان الهی ظهیر، گزارشی را به‌عنوان شاهد تاریخی نقل می‌کند تا مدعای ازپیش‌تعیین‌شده خود را تقویت نماید. حال آنکه اتکا به منابع غیرتاریخی برای استخراج گزارش تاریخی، خود از کاستی‌های روش تدوین کتاب به شمار می‌آید.

در این چهارچوب، روایت منسوب به شریک‌بن‌عبدالله نقل شده است که در آن، «شیعه» به کسی اطلاق می‌شود که قائل به افضلیت ابوبکر و عمر باشد (همان، ص۳۱-۳۲). این استناد، افزون بر اشکال منبع‌شناختی، در نحوه ارجاع به منابع شیعی نیز با تحریف مفهومی همراه است؛ زیرا روایت از زمینه جدلی و کلامی خود خارج شده و به‌عنوان گزارشی تاریخی و تعمیم‌پذیر در تعریف تشیع به کار گرفته شده است.

نقد: با مراجعه به کتاب تثبیت دلائل النبوه اثر قاضی عبدالجبار معتزلی و بررسی بافت پیش و پسِ روایت، روشن می‌شود که وی با نقل گزارشی از ابوالقاسم بلخی، نه در مقام اثبات افضلیت ابوبکر و عمر بر امام علی علیه‌السلام، بلکه درصدد تحلیل زمینه و چگونگی پیدایش چنین گزارش‌هایی بوده است؛ آن هم درحالی‌که خود ابوالقاسم بلخی بنا به تصریح قاضی عبدالجبار، قائل به افضلیت امام علی علیه‌السلام بوده است (قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۷، ج۱، ص۶۳).

به‌طورکلی، در مواردی که مؤلف برای تقویت مدعاهای کلامی خود، از داده‌های تاریخی بهره گرفته است، استنادها غالباً به‌واسطه تقطیع، تحریف یا انتخاب گزینشی گزارش‌ها از اعتبار افتاده است. افزون بر این، ارجاع‌های مکرر به اخبار نادر یا ضعیف در منابع شیعی، و طرح ادعاهایی ناسازگار با مشهورات تاریخی، از ویژگی‌های تکرارشونده اثر است که در ادامه، با ارائه نمونه‌های روشن، مبنای نقد ادعای استقرای تام مؤلف قرار خواهد گرفت.

ب) از دیگر موارد قابل تأمل، استناد مؤلف به گزارشی منسوب به عبدالملک جوینی در الإرشاد است که بر پایه آن تلاش می‌شود تصویری از اطاعت کامل و بی‌استثنای امام علی علیه‌السلام و یارانش از ابوبکر، ازجمله بیعت علنی و مشارکت در جنگ با بنی‌حنیفه القا گردد (القفاری، ۱۴۱۴، ج۱، ص۷۰).

نقد: این استناد هرچند به منبعی کهن ارجاع داده شده، اما از منظر تاریخی با اشکالات جدی مواجه است. بر اساس تصریحات منابع مورد قبول خود قفاری، ازجمله ابن‌تیمیه (ابن‌تیمیه، ۱۴۱۵، ج۴، ص۳۰۱) و محب‌الدین خطیب ذهبی در کتاب مختصر منهاج السنة (همان، ۱۴۱۳، ج۱، ص۵۴۰)، امام علی علیه‌السلام پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در جنگ‌های دوره خلافت اولیه، ازجمله جنگ‌های ردّه مشارکت نداشته و حضور نظامی ایشان، به سه جنگ جمل، صفین و نهروان محدود بوده است. افزون بر این، گزارش بلاذری به نقل از ابن‌ابی‌الحدید نشان می‌دهد که ماجرای بنی‌حنیفه و اسارت خَوله، نه ازطریق مشارکت نظامی امام علی علیه‌السلام، بلکه در چهارچوب رخدادهای مستقل سپاهیان و اقدامات بعدی آن حضرت در مدینه قابل تبیین است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۵، ج۱، ص۲۴۳-۲۴۶).

درنتیجه، چنین استنادهایی حتی با صرف‌نظر از ضعف‌های سندی احتمالی، در خوش‌بینانه‌ترین حالت، بیانگر کاستی در تتبع تاریخی و ناآگاهی از مباحث پذیرفته‌شده تاریخ اسلام در میان منابع اهل‌سنت است و نمی‌تواند به‌عنوان شاهدی معتبر برای مدعای موردنظر مؤلف تلقی شود.

ج) در بحث خاستگاه تشیع، مؤلف به طور مکرر بر این ادعا تکیه می‌کند که پیدایش اولیه تشیع به عبدالله‌بن‌سبأ بازمی‌گردد و گسترش آن محصول بدعت‌های وی بوده است. این دیدگاه که عمدتاً در آثار برخی مستشرقان صورت‌بندی شده است، در پژوهش‌های

متأخر، به مثابه شبهه‌ای کم‌اعتبار مورد بازنگری جدی قرار گرفته و پاسخ‌های مستدل آن در آثاری همچون الفتنه الکبری (طه حسین، ۱۴۰۰، ص۱۵۱-۱۵۲) و نیز کتاب عبدالله‌بن سبأ و اساطیر أخری نوشته علامه سید مرتضی عسکری ارائه شده است.

نقد: حداقل پاسخ به این اتهام تاریخیِ مکرر را می‌توان در قالب دو نکته اساسی صورت‌بندی کرد:

نخست آنکه مؤلف با تمرکز انحصاری بر گزارش‌های همسو با پیش‌فرض‌های خود و بی‌توجهی به سایر داده‌های موجود در آثار فرقه‌نگاران، تصویری یک‌سویه ارائه کرده است. این در حالی است که عبدالقاهر بغدادی در کتاب الفرق بین الفرق، در موارد متعدد، فرقه منسوب به عبدالله‌بن‌سبأ را نه نماینده تشیع امامی، بلکه در زمره جریان‌های اهل غلو دانسته و صراحتاً آن را به رافضه نسبت داده است (بغدادی، ۱۴۰۸، ص۱۶، ۲۲۳، ۲۲۵ و ۲۸۴).

دوم آنکه پذیرش گزارش‌های تاریخی، مستلزم رعایت معیارهای اعتبارسنجی است و صرف نقل یک گزارش در آثار مورخانی همچون طبری یا ذهبی، به تنهایی دالّ بر صحت آن نیست. در بررسی گزارش‌های مربوط به عبدالله‌بن‌سبأ که عمدتاً از سیف‌بن‌عمر نقل شده است، با مراجعه به منابع رجالی روشن می‌شود که این راوی به طور گسترده تضعیف شده و نقل او قابل اعتماد دانسته نشده است. ازاین‌رو، انتظار می‌رفت مؤلف در کنار استناد تاریخی، به ارزیابی رجالی ناقل روایت نیز توجه نماید و ادعای التزام به عدالت و انصاف را در مقام روش رعایت کند. برای روشن‌تر شدن استناد خلاف واقع مؤلف، برخی از آرای رجالیون درباره سیف بیان می‌شود:

یک ـ حدیث او (سیف) ضعیف و سست است (العقیلی، ۱۹۸۴، ج۲، ص۱۷۵).

دو ـ سیف، ضعیف، غیرقابل‌اعتماد و غیرامین است (النسائی، ۱۳۶۹، ص۵۱).

سه ـ وی بی‌ارزش و بسیار دروغگو است (عسقلانی، بی‌تا، ج۴، ص۲۹۵).

چهار ـ از هیچ‌یک از روایات وی تبعیت نمی‌شود (العقیلی، ۱۹۸۴، ج۲، ص۵۱).

پنج ـ وی احادیث را خراب کرده است و حدیث وی قابل‌اعتماد نیست (ابن‌ابی‌حاتم، ۱۳۷۱، ج۷، ص۱۳۶).

شش ـ بر اینکه او ضعیف بوده و حدیثش متروک است، اجماع و اتفاق وجود دارد (ذهبی، ۱۴۲۹، ج۲، ص۲۵۵).

هفت ـ باوجود کثرت و اهمیت نقل روایات او درباره تاریخ، ولی چون او ضعیف است، لذا حدیثش را ترک کرده‌اند (عسقلانی، ۱۴۲۱، ج۱، ص۳۴۴).

این اقوال، تنها بخشی از داوری‌های رجالی درباره سیف‌بن‌عمر است که نقش او در جعل و داستان‌پردازی روایات، تأثیری منفی بر نقل وقایع تاریخی بر جای گذاشته است. با این وصف، باتوجه‌به ادعای مؤلف درباره تتبع گسترده در منابع شیعی و سنی و التزام به عدل و امانت در نقل، پرسش اصلی آن است که چگونه گزارش‌های راویانی که حتی از سوی علمای هم‌مسلک وی نیز تضعیف شده، مبنای استناد قرار داده و بر پایه آن، اتهام‌هایی کلان علیه تشیع مطرح کرده است؟

د) از دیگر کاستی‌های روشی این اثر، «بی‌توجهی به نقد درون‌متنی روایت‌ها»، به‌ویژه در ارزیابی راویان آنهاست. نمونه روشن این رویه، استناد مؤلف به گزارشی از منابع شیعی درباره سلمان فارسی است. قفاری با نقل روایتی از رجال کشی مدعی می‌شود که شیعه در روایات خود، به اطلاق اوصاف فوق بشری بر دوازده امام عادت دارد و از این رهگذر، نزول وحی یا مشابه آن را برای سلمان فارسی و به طریق اولی، برای امام علی علیه‌السلام اثبات می‌کند (القفاری، ۱۴۱۴، ج۱، ص۸۶). این در حالی است که در همان موضع از رجال کشی، روایت مزبور به‌صراحت مورد نقد قرار گرفته و راوی آن، نصربن‌صباح بلخی، به‌عنوان راوی غالی معرفی شده است (کشی، ۱۴۰۴، ج۱، ص۱۸). بااین‌وجود، مؤلف بدون توجه به این ارزیابی رجالی و نقد همراه روایت، صرفاً به متن گزارش تمسک نموده و از آن نتیجه‌ای کلان و تعمیم‌پذیر در باب عقاید شیعه استنتاج کرده است؛ روشی که نمونه‌ای روشن از گزینش متنی و بی‌اعتنایی به مبانی علمی ارجاع در منابع حدیثی شیعه به شمار می‌آید.

۴. مخالفت با مسلمات تاریخی

مؤلف در مقدمه کتاب مدعی است که مسلمانان از آغاز تا زمان حیات عثمان، بر اساس دین حق و آنچه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده بود، اعم از صحیح منقول و صریح معقول عمل می‌کردند و

تنها پس از قتل عثمان، فتنه و انحراف پدید آمد (القفاری، ۱۴۱۴، ج۱، ص۵).

نقد: این ادعا در حالی مطرح می‌شود که بخش قابل‌توجهی از منابع معتبر تاریخی اهل‌سنت، پیش از قتل عثمان نیز به رخدادهای تأثیرگذاری مانند تخلف از همراهی سپاه اسامه، اختلاف در مسئله جانشینی، جنگ‌های رده، تغییر در برخی رویه‌های دینی، و نابسامانی‌های گسترده در دوره عثمان اشاره کرده‌اند؛ رخدادهایی که زمینه نارضایتی عمومی و درنهایت قتل وی را فراهم ساخت. ازاین‌رو، باوجود چنین شواهدی در منابع تاریخی نخستین، این پرسش جدی مطرح می‌شود که چگونه می‌توان با ادعای استقرای تام و تسلط بر منابع شیعی و سنی، دوره پیش از قتل عثمان را به طور یک‌دست منطبق با دین پیامبرﷺ ترسیم کرد؟ در ادامه، برای پرهیز از طولانی شدن بحث، تنها به ذکر برخی از مشهورات تاریخی بسنده خواهد شد که طی آن مشخص می‌شود که رخدادهای پس از رحلت پیامبرﷺ، به‌ویژه در جریان رده با این تصویر ارائه‌شده سازگار نیست.

۴-۱. کشتار مسلمانان به بهانه ارتداد

بسیاری از منابع تاریخی، علت نپرداختن زکات به زیادبن‌لبید بیاضی، والی ابوبکر در میان حضرموتیان، را عدم پذیرش ابوبکر به‌عنوان خلیفه و جانشین پیامبر می‌دانستند که محمدبن‌عمر واقدی و محمدبن‌جریر طبری گزارش‌هایی از این واقعه آورده‌اند (طبری، ۱۴۱۳، ج۲، ص۵۴۲ و واقدی، ۱۴۱۰، ص۱۷۶-۱۷۸).

شواهدی نیز وجود دارد که به یقین اثبات می‌کند بسیاری از کسانی که در جنگ‌های رده کشته شدند، نه مرتد بودند و نه حتی منکر اصل زکات؛ بلکه به علت به رسمیت نشناختن خلیفه، تنها از پرداختن زکات به شخص ابوبکر پرهیز می‌کردند. در همین زمینه، یعقوبی، مورخ مشهور، مطالبی بیان کرده است (یعقوبی، ۱۴۱۴، ج۲، ص۱۲۸). همچنین ابن‌کثیر در البدایه و النهایه ذیل نقل گزارشی در این زمینه می‌گوید: «قبایل مختلف عرب گروه‌گروه وارد مدینه می‌شدند و به نماز اقرار می‌کردند، ولی از پرداختن زکات امتناع می‌ورزیدند و عده‌ای از آنها تنها از پرداختن زکات به شخص ابوبکر امتناع داشتند و بعضی از همان قبایل می‌گفتند: **اطعنا رسول‌الله اذ کان بیننا فوا عجباً مابال ملک ابی‌بکر**» (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷، ج۶، ص۳۱۱).

نوبختی و سعدبن‌عبدالله اشعری نیز در آثار فرقه‌نگارانه خود، ذیل پرداختن به جنگ رده به‌صراحت آورده‌اند که «گروهی تنها از دادن زکات به ابوبکر ابا داشتند و می‌گفتند: آن را به ابوبکر نمی‌پردازیم و بین فقرا و نیازمندان خود تقسیم می‌کنیم تا زمانی که جانشین راستین پیامبر بر ما معلوم شود» (نوبختی، ۱۳۵۵، ص۷).

۴-۲. قتل و هتک حرمت مالک‌بن‌نویره

در جریان جنگ‌های رِدّه، قتل مالک‌بن‌نویره به‌دست خالدبن‌ولید، که به بهانه امتناع وی از پرداخت زکات و در چهارچوب سرکوب معترضان به خلافت ابوبکر رخ داد، به یکی از مناقشه‌برانگیزترین وقایع این دوره تبدیل شد. شدت خشونت این واقعه، همراه با رفتار خالد پس از قتل، موجب اعتراض آشکار جمعی از اصحاب، ازجمله عمربن‌خطاب و ابوقتاده انصاری گردید. بااین‌حال واکنش خلیفه اول نه در قالب اجرای حد، بلکه صرفاً به تذکر و منع موقت خالد از ادامه رفتار مشابه محدود شد. گزارش‌های تاریخی (یعقوبی، ۱۴۱۴، ج۲، ص۱۳۱-۱۳۲ و طبری، ۱۴۱۳، ج۳، ص۲۷۸-۲۸۰) نشان می‌دهند که این شیوه مواجهه، پرسش‌های جدی درباره نسبت میان عمل سیاسی خلافت و التزام به موازین فقهی و اخلاقی منسوب به سیره نبوی برمی‌انگیزد. این واقعه، در کنار نمونه‌های مشابه، ناظر به وجود چالش‌های بنیادین در تطبیق ادعای التزام کامل به دین پیامبر با واقعیت‌های تاریخی دوره خلافت اولیه است؛ چالش‌هایی که تنها به عصر ابوبکر محدود نمی‌شود و در دوره‌های بعدی نیز استمرار می‌یابد.

این دو نمونه، بخشی از موارد نقضی است که می‌توان بدان استناد کرد. این در حالی است که در دوره‌های دو خلیفه بعدی نیز به گواه منابع تاریخی، مسائل فراوانی به وقوع پیوسته است که ذکر همه این موارد در این مقال نمی‌گنجد.

۵. استناد به روایات ضعیف و استنباط عام از آن

از شیوه‌ها و روش‌های مطالعاتی قفاری در این اثر، اخذ به اضعف روایات و بسط عام آن است. این شیوه، چه در مقام برخورد با مباحث کلامی و چه در بهره‌مندی از گزارش‌های تاریخی رایج است. نمونه‌های فراوانی از این موارد در کتاب وی یافت می‌شود، اما در اینجا به‌ناچار به یک مورد می‌پردازیم.

قفـاری در خصـوص جریان عرضـه کتاب کافی بر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف کـه در قالب تاریخ نیز می‌گنجد و نقل روایت «الکافی کاف لشـیعتنا» تلاش نموده اسـت تا با تمسـک به یک نقل از محمدصـادق صـدر، از علمای معاصر نجف، این گونه به مخاطب القا کند که همه روایات کتاب کافی، مورد تأیید امام معصوم و مورد پذیرش عموم شـیعیان بوده اسـت. این در حالی است که غالب علمای شیعه، تلاش شیخ کلینی را جمع‌آوری روایات، بدون جرح و تعدیل آن می‌دانند. با همه بزرگی و شأن علمی کتاب و مؤلف که مورخانی همچون ابن‌اثیر نیز بدان اقرار نموده‌اند (سبحانی، ۱۴۱۸، ج۴، ص۴۷۸)، در محتوای کتاب و نوع روایات آن، نظرات مختلفی بین علمای شیعه وجود دارد که قفاری بدون در نظر گرفتن سیر تاریخی اندیشه‌های عالمان شـیعی درباره این کتاب، تنها با ذکر یک بخش از این نظرات، آن را به عموم شـیعیان تعمیم داده اسـت. آیت‌الله خویی (۱۳۷۲، ج۱، ص۳۱-۳۴) همانند شـیخ طوسی (۱۳۶۳، ج۳، ص۲۶۱) با رد تأیید کلی روایات کتاب معتقد است هرچند کتاب کافی از کتب مرجع و معتمد بوده و مدار اسـتنباط احکام اسـت، ولی این بدان معنا نیست که احادیث آن به ارزیابی سندی نیازمند نباشند. البته این شیوه قفاری، از کلیدی‌ترین شیوه‌های وی در تدوین این کتاب علیه شیعه بوده است که با بررسی گزارش‌های مستندشده به منابع شیعی می‌توان بدان رسید.

۶. استناد به منابع غیرتاریخی و استنباط تاریخی از آنها

باتوجه‌به اینکه مبنای مؤلف در این کتاب بر این نکته نهاده شده است که سعی و جهد خویش را صرف اتهام علیه شـیعه کند، به هرچه امکان دسترسـی بدان وجود داشـته و علیه شیعه بوده، بهره برده است. نویسنده تلاش می‌کند درباره تاریخ شیعه، از هر منبعی که همسو با مراد و میل نویسنده قلم زده است استفاده کند و از آن نتیجه تاریخی بگیرد. در این راستا، نویسـنده از منابع مختلف معاصر و یا منابع کهن غیرتاریخی اسـتفاده فراوانی کرده است که برای نمونه به چند مورد اشاره خواهد شد:

ـ منهاج السنه، در بحث تعریف تشیع، ص۳۲؛ در بحث لفظ شیعه در سنت، ص۳۷؛ در بحث پیدایش تشیع، ص۶۶؛ در بحث خاستگاه تشیع، ص۸۳؛

ـ تحفه اثنی عشریه، در بحث تعریف شیعه، ص۳۲؛

ـ مختصر تحفه اثنی عشریه، در بحث خاستگاه تشیع، ص۸۸؛
ـ الشیعه و اهل‌بیت، در بحث افضلیت خلفا بر امام علی در تعریف تشیع، ص۳۲؛
ـ الوشیعه فی نقض عقائد الشیعه، در بحث پیدایش تشیع، ص۶۷.

و بسیاری دیگر از منابع که ذکر همه آن در این مقال نمی‌گنجد، ازجمله نقایص این اثر بوده است.

۷. تقطیع گزارش و تغییر بافت دلالی منابع

یکی از آسیب‌های روشی قابل مشاهده در اثر قفاری، استفاده فراوان از تقطیع گزارش‌های تاریخی و بازخوانی گزینشی آنها در راستای مدعیات ازپیش‌تعریف‌شده است. در این شیوه، متن منبع غالباً به‌صورت جزئی و منفصل از بستر روایی و مقصود اصلی آن نقل می‌شود؛ امری که موجب تغییر قلمرو دلالت گزارش و استنتاج نتایجی فراتر از ظرفیت واقعی متن می‌گردد. این روش به‌ویژه در مواردی که گزارش‌های تاریخی واجد نکاتی در تأیید یا دست‌کم تبیین منصفانه سنت شیعی‌اند، نمود آشکارتری می‌یابد.

نمونه‌ای روشن از این روش را می‌توان در استناد قفاری به روایت منقول در رجال کشی درباره اختلاف در میان شیعیان مشاهده کرد. قفاری با تمرکز گزینشی بر بخشی از این روایت، آن را به‌عنوان شاهدی بر کثرت فرقه‌ها و اختلاف ساختاری شیعه معرفی می‌کند. در گزارش ارائه‌شده از سوی وی، گفت‌وگویی میان یکی از شیعیان و امام صادق علیه‌السلام نقل می‌گردد که در آن، از چرایی اختلافات موردنظر پرسش می‌شود و امام به وجود گرایش‌هایی برای تحریف حدیث و تأویل نادرست سخنان اهل‌بیت علیهم‌السلام اشاره می‌کند (القفاری، ۱۴۱۴، ج۱، ص۳۶۲).

نقد: توجه به متن کامل روایت در رجال کشی نشان می‌دهد که این گزارش در اصل ناظر به مسئله وثاقت راویان و معیار تشخیص روایت معتبر در شرایط بروز اختلاف نقل‌ها است، نه گزارشی تاریخی درباره شکل‌گیری فرقه‌های متعدد یا اختلاف عقیدتی بنیادین در تشیع. تمرکز قفاری بر بخشی از روایت، بدون اشاره به مقصود نهایی امام در ارجاع مخاطب به راویان موثق موجب شده است که کارکرد معرفتی روایت، به مدعایی تاریخی در باب تشتت ساختاری تشیع تبدیل شود؛ درحالی‌که چنین برداشتی با بافت کلی گزارش سازگاری ندارد.

روایت مورد استناد قفاری در رجال کشی وجود دارد، اما نه با دلالتی که وی از آن استخراج کرده است. با مراجعه مستقیم به متن رجال کشی و تطبیق آن با نحوه استناد قفاری روشن می‌شود که روایت به‌صورت کامل نقل نشده است و گزاره‌هایی از آن به‌گونه‌ای انتخاب شده‌اند که با مدعای نویسنده هم‌سوتر جلوه کنند؛ درحالی‌که بافت و مقصود اصلی روایت، ناظر به مسئله‌ای متفاوت است. در گزارش کامل رجال کشی، مفضل‌بن‌عمر نقل می‌کند که فیض‌بن‌مختار، در گفت‌وگویی با امام صادق علیه‌السلام، به اختلاف موجود در نقل احادیث میان برخی شیعیان کوفه اشاره می‌کند و از تردید خود در میان روایت‌های متعارض سخن می‌گوید. پاسخ امام صادق علیه‌السلام ناظر به این نکته است که برخی افراد به انگیزه‌های غیرالهی به تحریف و تأویل نادرست احادیث روی می‌آورند و در چنین شرایطی، امام برای رفع تردید، مخاطب را به ارجاع به راوی موثق هدایت می‌کند و با اشاره‌ای روشن، زراره‌بن‌أعین را به‌عنوان معیار اعتماد معرفی می‌نماید. (کشی، ۱۴۰۴، ص۱۳۵-۱۳۶).[۱]

از این منظر، روایت نه در مقام گزارش تاریخی درباره اختلاف ساختاری یا فرقه‌ای در تشیع، بلکه در چهارچوب ادبیات رجالی و حدیثی، ناظر به مسئله تشخیص روایت معتبر و وثاقت راویان در شرایط بروز اختلاف نقل‌ها است. درنتیجه، استناد قفاری به بخشی از این روایت و تعمیم آن به ادعای کثرت اختلافات بنیادین در تشیع، با دلالت کلی و مقصود اصلی متن رجال کشی سازگاری ندارد.

نمونه‌ای دیگر از تقطیع گزارش در اثر قفاری را می‌توان در نحوه استناد او به کتاب المواعظ و الاعتبار اثر مقریزی ذیل بحث تعداد فرقه‌های شیعه مشاهده کرد. قفاری با تمرکز بر بخشی از گزارش‌های نقل‌شده در این اثر می‌کوشد کثرت فرقه‌های شیعه را تا حد سیصد

۱. «محمدبن‌قولویه قال حدثنی سعدبن‌عبدالله، قال حدثنی محمد بن الحسین بن أبی‌الخطاب، عن محمدبن‌سنان، عن المفضل‌بن‌عمر، قال سمعت أباعبدالله علیه‌السلام یوما ودخل علیه الفیض‌بن‌المختار، فذکر له ایة من کتاب الله عزوجل تأولها أبوعبدالله علیه‌السلام فقال له الفیض جعلنی الله فداک ما هذا الاختلاف ألذی بین شیعتکم قال وای الاختلاف یا فیض فقال له الفیض إنی لأجلس فی حلقهم بالکوفة فأکاد أشک فی اختلافهم فی حدیثهم، حتی أرجع إلی المفضل‌بن‌عمر فیوقفنی من ذلک علی ماتستریح إلیه نفسی ویطمئن إلیه قلبی، فقال أبوعبدالله علیه‌السلام أجل هو کماذکرت یافیض إن الناس أولعوا بالکذب علینا إن الله افترض علیهم لایرید منهم غرة و إنی أحدث أحدهم بالحدیث فلایخرج من عندی حتی یتأوله علی غیرتأویله، و ذلک أنهم لایطلبون بحدیثنا وبحبنا ما عندالله و إنما یطلبون الدنیا، وکل یحب أن یدعی رأسا أنه لیس من عبد یرفع نفسه إلاوضعه الله و ما من عبد وضع نفسه إلا رفعه الله وشرفه، فإذا أردت بحدیثنا فعلیک بهذا الجالس وأومی إلی رجل من أصحابه فسألت أصحابنا عنه فقالوا زرارةبنأعین.»

فرقه برجسته سازد و آن را به‌عنوان یکی از شاخصه‌های متمایز تشیع معرفی کند (القفاری، ۱۴۱۴، ج۱، ص۹۲).

نقد: عدد سیصد فرقه، حتی در منابع ملل و نحل، به سبب اختلاف‌های گسترده در شمارش فرق و نیز اطلاق گسترده عنوان کفر بر طیف‌های متنوع، عموماً گزارشی ناپایدار و محل تردید تلقی شده است (ابن‌حزم، ۱۴۰۲، ج۳، ص۱۳۸). بررسی دقیق‌تر متن مقریزی نشان می‌دهد که وی در الخطط، گزارش «سیصد فرقه» را نه به‌عنوان دیدگاه مختار خود، بلکه در قالب نقل قول از برخی اقوال مطرح می‌کند؛ درحالی‌که در ادامه تصریح می‌نماید که نظر مشهور، محدود بودن فرقه‌های رافضی به حدود بیست گروه است (مقریزی، ۱۹۸۷، ج۲، ص۳۵۱). ازاین‌رو استناد قفاری صرفاً به بخش نخست گزارش و چشم‌پوشی از جمع‌بندی نهایی مؤلف موجب شده است که دیدگاهی حاشیه‌ای و کم‌اعتبار، جایگزین نظر ارجح و صریح مقریزی گردد و از آن، نتیجه‌ای کلی درباره میزان و ماهیت اختلاف در تشیع استنتاج شود.

۸. تحریف

نویسنده در بحث از خاستگاه تشیع و با تأکید بر ایرانی بودن آن، به طرح این ادعا می‌پردازد که نام «فاطمه» در میان ایرانیان، پیشینه‌ای قدسی داشته و همین امر در شکل‌گیری تشیع تأثیرگذار بوده است. وی برای اثبات این مدعا، به اثر مطهربن‌طاهر مقدسی استناد می‌کند و می‌نویسد: «نام فاطمه نزد ایرانیان نامی مقدس است؛ چراکه در تاریخ ایران قدیم دارای جایگاه و مقامی شایسته بوده است» (مقدسی، بی‌تا، ج۴، ص۳۱ و ج۶، ص۹۵).

نقد: با مراجعه مستقیم به متن مورد استناد در کتاب البدء و التاریخ روشن می‌شود که گزارش مقدسی، انطباقی با ادعای فوق ندارد. مقدسی در ذیل گزارش وقایع مربوط به دوره دعوت عباسیان، و در قالب شرح حوادث پس از قتل ابومسلم به این نکته اشاره می‌کند که از ابومسلم دختری به نام «فاطمه بنت ابی‌مسلم» بر جای ماند و پیروان فرقه خرّمیه بر این باور بودند که مردی از نسل او قیام خواهد کرد و حکومت بنی‌عباس را برخواهد انداخت (همان). این گزارش به‌روشنی در چهارچوب بیان باورهای فرقه‌ای خرّمیان و تحولات پس از قتل ابومسلم قرار دارد. براین‌اساس، متن مقدسی نه ناظر به جایگاه فرهنگی یا تقدس نام

«فاطمه» در میان ایرانیان، بلکه گزارشگر اعتقادات خاص یک جریان مذهبی مشخص در بستر تاریخی معین است. درنتیجه، انتقال این گزارش از زمینه اصلی خود و بهره‌گیری از آن برای اثبات ادعای عام درباره تقدس نام فاطمه در فرهنگ ایرانی، از حیث روش استناد تاریخی، با دلالت و مقصود متن اصلی سازگار نیست.

قفاری در ادامه ادعای خود دررابطه با وجود اختلاف‌های فراوان در شیعه که تعداد آن را به سیصد فرقه دانسته است ادعا می‌کند که وجود چنین اختلافی، دلیل بر عدم وجود نص بر امامت در میان شیعیان است؛ چراکه اگر چنین بود، وجود اختلاف در امامت معنایی نداشت. او معتقد است که: توقف بر یکی از آنها یا انتظار او، یا رفتن به‌سوی یکی دیگر و قبول کردن امامت وی، باعث تنش و تضاد در فرع‌گذاری و نزاع و کشمکش شده است؛ لذا ابن‌خلدون پس از نقل اختلاف آنان در مورد تعیین ائمه می‌گوید: «این اختلاف سهمگین و بزرگ دلیل بر عدم وجود نص (در مورد امامت) است». یعنی دلالت می‌کند بر اینکه آنان در این ادعا که پیامبرﷺ، علی علیه‌السلام و ائمه دیگر را برای خلافت تعیین و مشخص‌کرده است، هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای ندارند (القفاری، ۱۴۱۴، ج۱، ص۹۲). قفاری این ادعای خویش را مستند به کتاب لباب المحصل ابن‌خلدون دانسته است و بر پایه این استناد نتیجه دلخواه خود را می‌گیرد.

نقد: بررسی نحوه استناد قفاری به منابع تاریخی و کلامی نشان می‌دهد که مسئله، صرفاً به نحوه ارجاع به آثار شیعی محدود نمی‌شود؛ بلکه در مواردی حتی در استفاده از برخی منابع اهل‌سنت که در اصل کوشیده‌اند گزارشی نسبتاً توصیفی و محتاطانه ارائه دهند نیز جابجایی سطح بحث و تغییر قلمرو دلالت متن رخ داده است. نمونه روشن این مسئله را می‌توان در استناد وی به لباب المحصل (ابن‌خلدون، ۱۹۵۲، ص۱۹۷) مشاهده کرد.

ابن‌خلدون در این اثر، ذیل بحث امامت و در مقام گزارش اختلاف دیدگاه‌ها درباره وضعیت امام دوازدهم، به اختلاف میان قائلان به امامت عسکری علیه‌السلام اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که برخی از آنان به حیات او باور داشته و برخی دیگر به وفات او قائل شده‌اند؛ اختلافی که به تعبیر او «... هذا الاختلاف العظیم یدلّ علی عدم النصّ». بافت این گزارش به‌صراحت ناظر به بحث نص در تولد یا عدم تولد امام دوازدهم و پیامدهای کلامی آن در

میان گروهی از شیعیان است، نه بررسی اصل ادعای نص بر امامت امام علی ﷺ در اندیشه شیعه. بااین حال، قفاری این گزاره را از زمینه اصلی خود خارج کرده و آن را در چهارچوب بحثی کاملاً متفاوت، یعنی انکار وجود نص بر امامت امام علی ﷺ نزد شیعیان به کار گرفته است. این جابه‌جایی مفهومی، بدون تصریح به موضوع خاص موردنظر ابن‌خلدون موجب شده است که دلالت متن منبع، فراتر از قلمرو واقعی آن تعمیم داده شود.

الگوی مشابهی در استناد قفاری به کتاب المنیة و الأمل فی شرح کتاب الملل و النحل اثر احمدبن‌یحیی المرتضی دیده می‌شود. در این مورد نیز گزارش‌هایی که در اصل در مقام توصیف برخی اختلافات درون‌جریانی یا منازعات کلامی محدود آمده‌اند، به‌گونه‌ای بازخوانی شده‌اند که نتیجه‌ای کلی درباره عدم وجود نص بر امامت در اندیشه شیعی از آنها استنباط شود؛ حال آنکه متن منبع، چنین دلالت فراگیری را برنمی‌تابد. قفاری می‌نویسد که احمدبن‌یحیی مرتضی (م۸۴۰ق)، از بزرگان (زیدیه) زمان خود، اختلاف شیعیان بعد از مرگ هر امام در مورد امام بعدی را واضح‌ترین و روشن‌ترین دلیل بر باطل بودن ادعای منصوص بودن امامت به شمار آورده است.

نقد: آنچه احمدبن‌یحیی آورده، با نتیجه‌ای که قفاری از آن استنباط کرده است، هم‌خوانی ندارد. گزارش المرتضی، ناظر به نقل روایتی تاریخی از یک مجادله لفظی محدود است که در آن واصل‌بن‌عطا پس از ورود به مدینه با امام صادق ﷺ مواجه می‌شود و به سبب دعوت واصل به توبه، واکنش‌هایی از سوی زیدبن‌علی نسبت به امام شکل می‌گیرد. در این گزارش، زیدبن‌علی، امام صادق ﷺ را به ایجاد افتراق در جامعه متهم می‌کند و این افتراق نیز نه بر پایه فقدان نص یا اختلاف نظری بنیادین در مسئله امامت، بلکه بر اساس انگیزه‌هایی چون حسد و تعارض‌های شخصی تفسیر می‌شود.

بدین ترتیب، گزارش احمدبن‌یحیی المرتضی اساساً در مقام توصیف یک منازعه گفتاری موردی و بازتاب برخی تنش‌های درون‌جریانی است و هیچ دلالتی بر نفی اصل نص بر امامت یا انکار مبنای اعتقادی تشیع ندارد. بااین حال، قفاری این روایت را به‌گونه‌ای بازخوانی کرده است که گویی مؤلف درصدد ارائه شاهدی کلی بر اختلاف ساختاری رهبران

شـیعه و عدم وجود نص بر امامت بوده اسـت؛ حال آنکه چنین تعمیمی، از سـطح و موضوع گزارش فراتر رفته و با بافت اصلی متن المرتضی سازگار نیست.

نتیجه‌گیری

کتـاب اصول مذهب الشیعة که عبدالله ناصـر القفاری آن را باتکیه‌بـر چهارچوب نظری ابن‌تیمیه و با الهام از منهاج السنه سامان داده و در سطح وسیعی از جهان اسلام برای مقابله بـا اندیشـه شـیعی رواج یافته اسـت، در ظاهر اثری کلامی اسـت، امـا در بنیان خود، از مسـیر تاریخ نیز عبور می‌کند. ازآنجاکه نویسـنده برای اثبات دعاوی خویش از گزارش‌های تاریخی مـدد می‌گیـرد، عمـلاً به الگـوی خاصی از روش تاریخی ملتزم شـده اسـت؛ الگو و روشـی که می‌توان آن را اسـتخراج، بازشناسـی و نقد کرد. این مقاله بر همین محور متمرکز بوده اسـت و حاصل این بررسی را می‌توان در چند نکته بنیادین خلاصه کرد:

نخسـت آنکه قفـاری در به‌کارگیری داده‌هـای تاریخی، برخوردی متعصبانـه دارد و تاریخ صدر اسلام را نه به مثابه میدان تحقیق، بلکه به‌منزله عرصه‌ای برای تحقق پیش‌فرض‌های خود می‌نگرد. همین پیش‌داوری، او را در مواضع مختلف، به تناقض‌گویی در استنادها کشانده و ارزش اسـتدلال تاریخی اثر را کاهش داده اسـت. هرچند مؤلف در مقدمه کتاب مدعی است که روش او مبتنی بر مقارنه نصوص و تطبیق گزارش‌های تفسیری، روایی و تاریخی با رعایت کامل امانت است، و اینکه هرچه می‌آورد از بطن منابع شیعی استخراج شده است، امّا بررسی دقیق نشـان می‌دهد که این ادعا با روش عملی او سـازگار نیسـت. قفاری گزاره‌ها را بر اسـاس قرائـت ابن‌تیمیـه از تاریـخ برمی‌گزینـد و بنابرایـن بخش قابل‌توجهـی از ادعاهـای او مبتنی بر داده‌هایی است که یا خلاف واقع تاریخی‌اند یا با منابع معتبر ناسازگارند.

علاوه بر این، ادعای تتبع گسترده که نویسنده بارها بر آن تأکید می‌کند، در عمل نتیجه‌ای جز تکیه مکرر بر گزارش‌های ضعیف و غیرقابل‌اعتماد ندارد. او می‌کوشـد با برجسته‌سـازی این دسته از روایات، نتیجه‌ای ازپیش‌ساخته را اثبات کند. از همین رو، استنادهای او گاهی در تعارض آشـکار با مشـهورات و مسلمات تاریخی قرار می‌گیرد و نشان می‌دهد که انتخاب داده‌ها در این اثر، نه تابع قواعد تاریخ‌پژوهی، بلکه تابع غرض کلامی مؤلف است.

آسیب دیگری که در روش قفاری به طور برجسته دیده می‌شود، تقطیع، تحریف یا بازچینی گزینشی گزارش‌های تاریخی است؛ رفتاری که در تطبیق ارجاعات و مقایسه اصل منابع به‌وضوح آشکار می‌گردد و ضربه جدّی به ارزش علمی کتاب وارد می‌کند. درحقیقت، مشکل روش‌شناختی این اثر، یک امر عرضی یا خطای پراکنده نیست؛ بلکه ریشه آن در پیش‌فرض‌های فکری نویسنده است. همین پیش‌فرض‌ها، چهارچوب انتخاب منابع، نوع نقل قول‌ها، شیوه استدلال و حتی هندسه تحلیل‌های تاریخی و کلامی او را تعیین کرده‌اند. به بیان دقیق‌تر، پیش‌فرض‌های قفاری نه‌تنها بر روش او سایه انداخته‌اند؛ بلکه منشأ اغلب لغزش‌ها و آسیب‌های اثر وی، ازجمله انتخاب داده و نحوه نقل گرفته تا فهم، تحلیل و نتیجه‌گیری شده‌اند. ازاین‌رو می‌توان گفت که روش تاریخی در این کتاب، درنهایت، بازتاب همان بنیان‌های ذهنی است که نویسنده از ابتدا در پی اثبات آنها بوده است.

فهرست منابع

۱. ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمیدبن‌هبةالله (۱۳۸۵ق)، شرح نهج‌البلاغه، تحقیق: محمد ابراهیم ابوالفضل، قم: مکتبه آیةالله مرعشی نجفی.
۲. ابن‌ابی‌حاتم الرازی (۱۳۷۱ق)، الجرح و التعدیل، بیروت: دار الامم.
۳. ابن‌تیمیه، احمدبن‌عبدالحلیم (۱۴۰۶ق)، منهاج السنة النبویه فی نقض کلام الشیعة و القدریة، تحقیق: محمد رشاد سالم، ریاض: جامعة الإمام محمدبن‌سعود الإسلامیه.
۴. ـــــــــ (۱۴۱۳ق)، المنتقی من منهاج الإعتدال فی نقض کلام أهل الرفض و الإعتزال و هو مختصر منهاج السنة، ترجمه: محب‌الدین محمدبن‌احمد خطیب ذهبی، ریاض: الرئاسة العامة لادارات البحوث العلمیة و الإفتاء و الدعوة و الارشاد.
۵. ـــــــــ (۱۴۱۵ق)، مجموع الفتاوی لابن‌تیمیه، بی‌جا: دار المنار.
۶. ابن‌حزم آندلسی، ابومحمد علی‌بن‌احمد (۱۴۰۲ق)، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، تحقیق: محمد ابراهیم نصر، ریاض: شرکه مکتبات عکاظ.
۷. ابن‌خلدون، عبدالرحمان (۱۹۵۲م)، لباب المحصل، تطوان المغرب: معهد الحسن.
۸. ابن‌کثیر، اسماعیل (۱۴۰۷ق)، البدایه و النهایه، بیروت: دار الکفر.
۹. آ. یروفه ی مان (۱۳۶۰ش)، تاریخ چیست؟، ترجمه: محمد تقی‌زاده، بی‌جا: نشر جوان.
۱۰. بغدادی، عبدالقاهر (۱۴۰۸ق)، الفرق بین الفرق و بیان الفرقه ناجیه منهم، بیروت: دار الجیل.
۱۱. خویی، سیدابوالقاسم (۱۳۷۲ش)، معجم رجال الحدیث، قم: مرکز نشر الثقافه الاسلامیه.
۱۲. ذهبی، محمدبن‌احمد (۱۴۲۹ق)، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۳. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵ش)، تاریخ در ترازو، تهران: امیر کبیر.
۱۴. ساروخانی، باقر (۱۳۷۵ش)، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۵. ساماران، شارل (۱۳۷۰ش)، روش‌های پژوهش در تاریخ، ترجمه: گروه مترجمان، مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۶. سبحانی، جعفر (۱۴۱۸ق)، موسوعه طبقات الفقهاء، قم: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل‌البیت علیهم‌السلام.
۱۷. شاکری، صدیقه (۱۳۸۳ش)، «روش‌شناسی علم تاریخ»، نامه جامعه، ش۴، ص۴۱-۴۷.
۱۸. طبری، محمدبن‌جریر (۱۴۱۳ق)، تاریخ طبری، بیروت: مؤسسة عزالدین.
۱۹. طوسی، محمدبن‌حسن (۱۳۶۳ش)، استبصار، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۰. طه حسین (۱۴۰۰ق)، الفتنه الکبری، قاهره: دار المعارف.
۲۱. عسقلانی، ابن‌حجر احمدبن‌علی (۱۴۲۱ق)، تقریب التهذیب، تحقیق: أبوالأشبال صغیر أحمد شاغف الباکستانی، قاهره: دار العاصمه.
۲۲. ـــــــــ (بی‌تا)، تهذیب التهذیب، بیروت: دار صادر.
۲۳. العقیلی المکی، أبوجعفر محمدبن‌عمرو (۱۹۸۴م)، الضعفاء الکبیر، تحقیق: عبدالمعطی أمین قلعجی، بیروت: دار الکتب العلمیة.

۲۴. قاضی عبدالجباربن‌احمد (۱۴۲۷ق)، تثبیت الدلایل النبوه، قاهره: دار المصطفی.
۲۵. قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳۵۸ش)، روش تحقیق در تاریخ‌نگاری، تهران: انتشارات دانشگاه ملی‌ایران.
۲۶. القفاری، ناصر بن عبدالله بن علی (۱۴۱۴ق)، أصول مذهب الشیعة الإمامیة الإثني‌عشریة؛ عرض و نقد، ریاض: دار النشر.
۲۷. کاشف‌الغطاء، محمدحسین (۱۴۱۳ق)، اصل الشیعه و اصولها، بیروت: مؤسسه الاعلمی.
۲۸. کاظمی، علی‌اصغر (۱۳۷۴ش)، روش و بینش در سیاست، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲۹. کشی، محمدبن‌عمر (۱۴۰۴ق)، اختیار معرفه الرجال، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
۳۰. مرتضی، احمدبن‌یحیی(۱۴۳۹ق)، باب ذکر المعتزله من کتاب المیة و الأمل شرح الکتاب الملل و النحل، تحقیق:کامل محمد محمد عویضه، قاهره: المکتبة الأزهریة للتراث.
۳۱. مقدسی، مطهربن‌طاهر (بی‌تا)، البدء و التاریخ، قاهره: مکتبه الثقافیه الدینیه.
۳۲. مقریزی، احمدبن‌علی (۱۹۸۷م)، المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار، قاهره: مکتبه الثقافیه الدینیه.
۳۳. نسائی، أحمد بن شعیب بن علی الخراسانی (۱۳۶۹ق)، الضعفاء والمتروکین، تحقیق: محمود إبراهیم زاید، حلب: دار الوعی.
۳۴. نوبختی، حسن‌بن‌موسی (۱۳۵۵ق)، فرق الشیعه، نجف: مرتضویة.
۳۵. واقدی، محمدبن‌عمر (۱۴۱۰ق)، الردّه، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
۳۶. یعقوبی، احمدبن‌ابی‌یعقوب (۱۴۱۴ق)، تاریخ یعقوبی، قم: منشورات الرضی.